


شهید بهمن آتش‌پنجه

	نام پدر: محمدعلی	محل تولد: بهبهان	تاریخ تولد: ۱۳۴۷/۰۶/۲۷	
	تحصیلات: چهارم متوسطه	عضویت: بسیجی	شغل: دانش آموز	تأهل: مجرد
	یگان/ارگان: سپاه	محل شهادت و عملیات: بیمارستان شهید فیاض بخش تهران - کربلای پنج		تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۲۶
توضیحات: ۱۳۶۵/۱۰/۲۰ بر اثر بمباران شیمیایی در جاده شهید صفوی مجروح شد.			مزار: گلزار شهدای بهبهان	

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به نام تنها معبود عابدان و تنها معشوق عاشقان.

با خون وصیت‌نامه خود را نوشتم کز رهبر پاک و پیام‌آور سرشتم

با سلام بر منجی عالم بشریت مهدی موعود (عج) و سلام و درود بسیار بر نائب برحق وی خمینی کبیر، نوشته‌ام را آغاز می‌کنم:

به خدا قسم، به خدایی که تمام این جهان هستی را خلق کرد و این نظم بسیار عظیم را بر آن حکم‌فرما کرد قسم، که من این چند روزی که زنده بودم رنگی را زیباتر از سرخ و گلی را زیباتر از لاله و مرکبی را زیباتر از شهادت و باغی را زیباتر از گورستان احساس نکرده‌ام.

مادرم! اگر می‌خواهی که از تو بیشتر راضی باشم، از تو التماس می‌کنم و می‌خواهم که سعی کنی کمتر برایم گریه کنی؛ زیرا گریه و زاری شما من را بیشتر در روی آقام امام حسین خجل‌زده می‌کند.

مادرم و پدرم! شما باید این را بفهمید و این را درک کنید که هیچ کس یعنی نه ثروتمند و نه فقیر و نه کافر و نه مسلمان نمی‌تواند ادعای این را کند که از مرگ فرار کرده است، مرگ هر وقت بخواهد که به دستور خداوند به سراغ آدمی بیاید همان است و بس. پس با این وجود رفتن من که در واقع از شعار همیشگی من یعنی «یا زیارت و یا شهادت» بوده، خارج نبوده و دیگر جای ناراحتی نیست و نباید هم باشد.

من اعتقاد بر این دارم که آدمی همان‌طوری [که] روزی متولد می‌شود و پا به این دنیای حیل‌گر می‌گذارد، روزی هم باید این دنیا؛ این دنیایی که پر از فریب‌های شیطانی است [را] وداع بگوید و برای همیشه از این دنیا برود. پس چرا این رفتن همیشگی با رضای خدا و با مهمانی با شهدای^۱ کربلای حسینی همراه نباشد؟! چرا ما که این را می‌دانیم نباید سعی کنیم که کوله‌بارمان از توشه پر باشد؟!

درود بی‌کران خداوندی به مادرم باد که مرا پروراند و در راه اسلام و قرآن تربیت کرد و این اجازه را به من داد تا به جبهه روم و این بار مهم و سنگینی که بر دوش من بود و هر زمان داشت مرا ناراحت می‌ساخت، به مقصد واقعی برسانم.

^۱ اصل: شهداء.

مادرم! اولاً از تو می‌خواهم که شیرت را حلالم کنی و ثانیاً همان‌طوری که قبلاً وظیفه خود را شناخته بودی و حتی با اینکه مریض بودی برای جبهه نان می‌پختی و به ندای امام لبیک می‌گفتی، حالا هم خود را نشان بدهی و مانند آن شیرزنی باشی که در جنگ، وقتی سر پسرش را برای او می‌آوردند آن را برای دشمنان پرتاب می‌کند و این را می‌گوید: «من هدیه‌ای که در راه خداوند داده‌ام پس نمی‌گیرم.» و همیشه شکرگزار باشی.

اگر می‌خواهید برای من گریه کنید اول سعی کنید که به یاد و برای علی‌اکبرها و علی‌اصغرها و قاسم‌ها و از همه مهم‌تر ابی‌عبدالله‌الحسین^(ع) گریه کنید، بعد برای من.

مادرم! این را همیشه به عنوان یک جمله از من در ذهن داشته باش که هیچ وقت این مصیبت به مصیبتی که به زینب^(س) وارد شده است نمی‌رسد.

برادران و خواهرانم! سعی کنید که در تربیت فرزندان‌تان بکوشید و طوری آنها را تربیت کنید که اولاً خداوند و بعد هم آقا امام زمان از شما راضی باشد.

خانواده عزیزم! من نمی‌خواهم که قبرم از قبرهای دیگر بهتر باشد. به خدایی^۱ که من جانم را در راه وی داده‌ام قسم، که سادگی قبرم مرا بسیار خوشحال می‌کند.

از دوستان، اقوام، همسایه‌ها، آشنایان، همه و همه می‌خواهم که حلالم کنند و اگر حقی به گردنم دارند آن را از خانواده‌ام بگیرند.

۱- اگر امام را یاری نکنیم یقین داشته باشید که به مقصد نخواهیم رسید.

۲- و اگر به یاد خدا نباشیم بدانید که دام شیطان در انتظار ماست. و اگر می‌خواهیم آقا امام زمان از ما راضی باشد باید این گفته را به یاد آوریم و بدان عمل کنیم.

اسلام اگر با کشتن من جاودانی است برگو ببارد بر تنم هر سو فشنگ است

«مصیبت‌ه‌ الحسین اعظم‌ المصیبات»

بهمن آتش‌ پنجه

نیمه شب ۱۳۶۵/۱۰/۱۹